

منصور حکمت و دو مبحث مهم:

حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه

(قسمتی از گفتگوی مفصلتر به مناسبت روز حکمت با رحمان حسین زاده)

بمب اتمی؛

وقتی یک حکومت ورشکسته در زرادخانه به دنبال نجات می‌گردد

صفحه ۶

علی جوادی

اعدام زانیار شیخه توسط پژاک محکوم است

صفحه ۱۰

سعید یگانه

اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

لبنان زیر آتش؛

حملات ارتش اسرائیل پس از "آتش بس"

میان موشک و مذاکره؛

جمهوری اسلامی، آمریکا و بحران نظامی که فرسوده شده است

صفحه ۱۳

وریا روشنفکر

"ملزومات برقراری دموکراسی در ایران"

با منصور حکمت در دموکراسی: تعابیر و واقعیات

- اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

یاد رفیق کمونیست، فریدون اختیاری، گرامی باد!

۸۵۷ مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۱۶ خرداد ۱۴۰۵ - ۶ ژوئن ۲۰۲۶

نسخه پاکستانی

جمهوری اسلامی

جنگ روندی را در حاکمیت جمهوری اسلامی شتاب داد که پیشتر آغاز شده بود: تغییر آرایش درون رژیم، حکومت سپاه و نظامیان بمثابه قدرت برتر اقتصادی و نظامی و سیاسی! امروز با نتایج تاکنونی جنگ، حذف خامنه ای و لایه ای از سران، در راس قرار گرفتن اداره و مدیریت جنگ توسط سپاه و نظامیان، و مهمتر نیاز به سازشی برای بقای نظام؛ این موضوع در حال رخ دادن و پیشروی قدم بقدم است. این درعین حال استحاله ای از سمت راست و نظامیان با پلاتفرم استراتژیک بقا و سازش است.

منصور حکمت در مقاله "سناریوی سپاه، سناریوی سفید - بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران" در سال ۱۳۷۴، در مورد نسخه پاکستانی جمهوری اسلامی از جمله اشاره کرده بود:

"رژیم اسلامی: استحاله؟"

باید همینجا بگویم که به نظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورقِ دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقاً یک حالت دیگر وجود دارد برای اینکه دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی افتادن یکپارچه قدرت به دست

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

نسخه پاکستانی

جمهوری اسلامی ...

نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند. صورت مسأله «استحاله» چه برای غرب و چه برای بورژوازی استحاله طلب ایران در داخل و خارج کشور، اول ایجاد یک جمهوری اسلامی غربی و بعد تحلیل بردن و محو اسلامیت آن در یک روند اقتصادی و فرهنگی و یا حتی با یک اقدام سیاسی-نظامی است. وجود یک جناح قوی طرفدار غرب در رژیم اسلامی مفروض گرفته میشود، که فرض درستی است. معضل استحاله بنابراین اساساً به این سؤال تبدیل میشود که این جناح غربی چگونه باید جناحهای ضد غربی را از میدان بیرون کند بدون آنکه بی ثباتی ایجاد شود و فضایی برای دخالت و انقلاب مردم بوجود بیاید. پدیده رفسنجانی در این چهارچوب برای غرب و اپوزیسیون بورژوازی مطلوبیت و موضوعیت پیدا میکند. آن پروژه شکست خورد اما اکنون میتواند با یک قالب و فرمت نظامی مجدداً آزمایش بشود. صورت ظاهری و گام اول این تحول میتواند این باشد که خود خامنه‌ای، بعنوان باصطلاح ولی فقیه، اعلام شرایط اضطراری کند (با توجیهاتی مثل وضعیت اقتصادی و مشکلات جناحها و ضرورت وحدت و «حفظ نظام» و غیره) و هیأتی از نظامیان رژیم را سرکار بگذارد. ظاهر امر میتواند این باشد که این نظامیان بنا به التماس و درخواست خود جناب ولی فقیه و علیرغم «اکراه» خودشان این «وظیفه خطیر» را پذیرفته‌اند که کابینه را تشکیل بدهند و «نظم و امنیت» را برقرار کنند و یک سلسله اقدامات را در غیاب مجلس بفوریت به اجرا در آورند. در همان حال به آخوندها توصیه و در واقع اخطار خواهد شد که قدری کنار بکشند و به نصایح بزرگوارانه اکتفا کنند و به حکومت اضطراری «برادران فداکار نظامی» فرصت بدهند کارش را بکنند. به عبارت دیگر آخوند را با حفظ اموال مسروقه و تضمین امنیتش به پشت صحنه روانه میکنند و نظامیان و بوروکراتها را زیر چتر حمایت ولی فقیه به جلوی صحنه میآورند. حکومت اسلامی میماند، چهره مذهبی کشور و فشار مذهبی روی مردم باقی میماند. آخوندها با دزدی‌هایشان و بدون ترس از انتقام مردم بتدریج عقب میکشند و نظامی‌های مسلمان و نمازخوان زمام امور رژیم اسلامی را بدست میگیرند. چیزی شبیه پاکستان سابق با یک ولی فقیه برای محکم کاری. این میتواند بعنوان شروع یک پروسه استحاله عمل کند، به این دلیل که به جای نهاد بی در و پیکر و غیر قابل مهار و شیر تو شیر «روحانیت» که زمین حاصلخیزی برای جدال جناحها است، ارتش میآید که قابل شکل دادن است. این مدل میتواند با تصفیه و کودتا از درون به هر چیزی، از جمله به یک رژیم خالصاً آمریکایی، تبدیل شود. این مدلی است که بخصوص غرب در کار کردن با آن استاد است و مکانیسم‌های آن را میشناسد. چراغ سبزی که رفسنجانی نمیتواند بی درد سر به غرب بدهد، فلان ژنرال سپاه یا ارتشی مسلمان بسادگی نمیتواند بدهد. خود قلمرو سازماندهی نظامی و تسلیحات و تجهیزات نظامی چنین حکومتی را از نزدیک و بدور از

نرهبین جناحهای مزاحم در تماس روزمره با دول و بنیادهای غربی قرار میدهد. وقتی قدرت به این شیوه به سمت ارتش و سپاه سوق داده شد، شکل‌گیری مراحل بعدی استحاله رژیم از طریق دستکاری و تعویض و تغییر شخصیت‌های جلوی صحنه و کل کاراکتر این نیرو عملی‌تر خواهد بود. رژیم نظامی اسلامی هم روز خودش احتمالاً با

یک کودتای مهار شده به رژیم غیر اسلامی تبدیل میشود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته میشود. این پروسه، به نظر من منطقاً برای بورژوازی مقدور است و علائمی هم دال بر در جریان بودن آن وجود دارد. کاملاً قابل تصور است که، با بالا گرفتن اعتراضات مردمی، رژیم به برقراری نوعی حکومت نظامی و اعلام اوضاع اضطراری دست بزند. اما این حکومت نظامی تنها برای ارباب مردم نخواهد بود، بلکه همچنین معادلات جدیدی را نیز میان خود جناحهای هیأت حاکمه برقرار میکند. و این همانطور که گفتم نقطه شروع پروسه تحول در رژیم است. تا آنجا که به جناحهای مختلف مربوط میشود به گمان من هیچیک فوراً و مستقیماً در برابر برقراری حکومت نظامیان اسلامی مقاومت نخواهند کرد، چرا که کل این پدیده بعنوان ضامن «حفظ نظام» و تنها راه چاره ظاهر میشود. اما کشمکش جناحها در این قالب جدید نیز ادامه پیدا میکند.

این تصور که خصلت آشکارا سرکوبگر رژیم نظامی اسلاميون با اعتراض اپوزیسیون بورژوازی اعم از جمهوریخواه و سلطنت طلب مواجه خواهد شد تصوری خام است. بورژوازی ایران در طول تاریخ پر افتخارش در قرن بیستم تا به حال هر چه جلوی گذاشته‌اند را مزه کرده و به نظر من، سواى غرولندی اینجا و آنجا، در مجموع به روایت نظامی پدیده رفسنجانی هم فرصت خواهد داد و تلاش خواهد کرد با آن کنار بیاید.

واضح است که از نظر مبارزه مردم برای به زیر کشیدن رژیم و از نقطه نظر نفس اوضاع سیاسی در جامعه چنین روندی بسیار منفی و نامطلوب است. آلتزاتیو پاکستانی و ارتشی جمهوری اسلامی، رژیم سرکوب و اعدام باز هم گسترده‌تر و تحمیل شدیدتر فقر و فاقه خواهد بود. تلاش برای درهم شکستن چنین حرکتی یک وظیفه جنبش کمونیسم کارگری و همه نیروهایی است که برای سرنگونی رژیم اسلامی و برقراری آزادی‌های سیاسی مبارزه میکنند. به هر رو، این مبحثی است که باید جداگانه به آن پرداخت."

کجای این پدیده هستیم؟

استحاله چنان اینبار از درون راست اسلامی و نظامیان عروج کرده اند. جنگ فرصتی برای عروج این نمایندگان یونیفرم پوش بورژوازی فریه اسلامی است. بویژه نیاز به این تحول در درون رژیم در کشمکش جاری با دولتهای آمریکا و اسرائیل برای مدیریت بحران و امر بقا

نسخه پاکستانی

جمهوری اسلامی ...

اجتناب ناپذیر شده است. اینبار سیاست استحاله با تغییر آرایش و فشرده شدن حکومت، چرخش بیشتر سیاسی و اقتصادی به سمت روسیه و چین در متن کشاکشهای منطقه ای و جهانی، میدان پیدا کردن گرایش‌هایی که در عین حفظ جمهوری اسلامی با ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی - اسلامی و کمتر آخوندی و بیشتر نظامی، به بهانه اوضاع منطقه و کنترل داخلی، نقش استحاله چگیری اسلامی کنونی را برای بقای رژیم اسلامی بازی کند. چهارچوبی که بتواند جلوی تنش های درون رژیم در متن جنگ و مذاکره را بگیرد، موقعیت رژیم اسلامی را تهدید نکند، و در عین حال تصویری از "تغییر و پوست اندازی" در درون رژیم اسلامی بدهد. امری که بارقه های آن بسیار محتمل است با برخورد مثبت سیاست پراگماتیستی آمریکا و دول غربی روبرو شود.

اگر جنگ به این روند در حکومت اسلامی شتاب داد، افق تشدید بحرانهای منطقه و امکان درگیری مجدد نظامی آنرا به تثبیت موقعیت این جریان هدایت میکند. محور سیاست بیشتر روی دو پایه سرکوب سیاسی از یکسو و بسیج ناسیونالیستی و ایرانیگری از سوی دیگر رفته است. اینها از لوازم همین مسیرند. بیاد بیاوریم که شلیک چند موشک توسط سپاه پاسداران به سوریه و مناطقی که داعش در آن مستقر بود، با چه موجی از تمایلات مُبتدل ناسیونالیسم ایرانی در داخل و خارج روبرو شد. به خط شدن کل حکومت از اصلاح طلب و اصولگرا و به حرکت درآمدن شوونینیسیم ایرانی و توسری خورده با غریو احساسات ناسیونالیستی و فاشیستی ضد عرب، اصلاح طلبان و ناسیونالیستها و رسانه هائی که ناگهان سپاه پاسداران به "قهرمان ملی" شان تبدیل شد، سرخی بود به زمینه مادی بسیج ناسیونالیستی برای مهندسی چنین سناریویی. آنچه که در متن جنگ با اجتماعات شبانه حول دفاع از جمهوری اسلامی و "ایران" شمه هائی از آن را روی صحنه آورد. مجموعه ای از فاکتورها نیروهائی را در جمهوری اسلامی میداندار کرده است که تحت "شرایط ویژه جنگ"، لاقلاً بطور موقت، مردم را از صحنه سیاست قیچی کردند و اختلافات درونی را با پروژه "تمکین یا حذف" کنترل و مُدیریت کنند. چنین روندی میتواند برای کلیه باندهای رژیم اسلامی مطلوب نباشد اما منفعّت بقای نظام آنرا ضروری کرده است و راه دیگری در متن جنگ برویشان باز نیست.

مجموعه مشکلات جمهوری اسلامی و تناقضات و محدودیت‌هایش، تغییر تناسب قوا میان ا فشار طبقه سرمایه دار در ایران، فلسفه بقای نظام اسلامی و نفرت رو به افزایش مردم از آخوند و چهره آخوندی حکومت، رُشد تمایلات راست ناسیونالیستی و فاشیستی که بویژه در ایندوره میتواند مُکمل خوبی برای جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از عظمت ایران" باشد، همینطور کشمکش های حادّ منطقه ای و جهانی و فاکتورهائی که در سیاست ایران و بقای جمهوری اسلامی دخیل اند، همه اینها زمینه ساز و تسهیل کننده این نوع استحاله در درون رژیم اسلامی هستند.

حکومت کودتا؟

شیخ شدن مجتبی خامنه ای موجب شده که بخشی از حکومتی ها علیه سپاه از لفظ "کودتا" استفاده کنند و از آنها خواهان صدا و تصویری برای اثبات زنده بودن مجتبی خامنه ای اند. حکومت نظامیان اما نه بعنوان حکومت کودتای درون حکومتی بلکه بعنوان توافقی از بالا و بعنوان "ناجی حکومت و جامعه" جلوس کرده است و برای دوره محدودی قدرت بازتولید خود را دارد. با اینحال، برای جامعه، برای جنبشی که در کشاکش برای سرنگونی کل جمهوری اسلامی است، حکومت نظامیان در ایران، به حکم تشدید مسائل حادّ و جاری در جامعه، سرنوشتی بهتر از فرمانداریهای نظامی رژیم سلطنتی نخواهد داشت.

سردبیر.

۵ ژوئن ۲۰۲۶

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست



یاد رفیق کمونیست، فریدون اختیاری، گرامی باد!

با تأسف فراوان اطلاع یافتیم که رفیق فریدون اختیاری، کمونیستی خستگی ناپذیر، معلمی دلسوز و از فعالان سرشناس شهر استکھلم، پس از چند روز بیماری از میان ما رفت.

رفیق فریدون اختیاری که آموزگار کوچک پس‌کوچه‌های کودکان جنوب شهر تهران بود، انسانی مهربان، سخت‌کوش و متعهد بود که سال‌های زیادی از عمر خود را در مبارزه علیه دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی در زندان گذراند. رفیق فریدون در انقلاب ۵۷، همراه با دیگر همکارانش، به سازمان‌دهی معلمان پرداخت که ادامه این فعالیت‌ها به تشکیل کانون مستقل معلمان تهران انجامید.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، درگذشت او را به خانواده، دوستان و رفقاییش در سازمان فداییان اقلیت تسلیت می‌گوید و خود را در این فقدان شریک می‌داند.

یادش را با تلاش در راه تحقق آرمان‌های کمونیستی و انسانی رفیقمان گرامی می‌داریم.

دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۳۱ می ۲۰۲۶



باشد. مانند حزب بلشویک که در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را در دست گرفتند و فردایش قدرت را روی میز شوراها گذاشتند و حزب و شورا اسکلت اصلی قدرت سیاسی به دست گرفته شده را تشکیل میدادند و انقلاب سوسیالیستی اکتبر را به سرانجام رساندند. بحث حزب و قدرت سیاسی یعنی به قدرت رسیدن حزب کمونیستی و برای

این هدف حزب کمونیستی باید اجتماعی عمل کند و مکانیزم های اجتماعی جامعه را بشناسد. اینجا است که مبحث حزب و جامعه وارد میشود و به نظرم مکمل مبحث حزب و قدرت سیاسی است. حزب و جامعه تاکید دارد، حزب کمونیستی مدعی قدرت باید متکی به مکانیزم های جامعه و اهرمهای قدرت گیری اجتماعی باشد. بعنوان مثال در دنیای امروز که میدیا نقش مهمی دارد، احزاب کمونیستی نمی توانند به شکل کلاسیک سابق و صرفا با اتکا به سازمانهای مخفی هر چند محکم به قدرت برسند. باید میدیای تأثیرگذار، تلویزیون، رادیو و وب سایت و... داشته باشند. اگر بورژوازی با اتکا به نیروی طبقاتی خود قدرت را حفظ میکند، حزب کمونیستی هم باید در جنبش های اجتماعی، جنبش کارگری که ستون فقرات اوست، جنبش آزادی زن، جنبش نسل جوان و در جنبش های اجتماعی باید نفوذ داشته باشد و هژمونی آنرا بدست گیرد و تأثیرگذار باشد. اگر قدرتهای بزرگ و کوچک بورژوازی به قدرت نظامی متکی هستند، حزب کمونیستی این دوره و آن هم در محیط خاورمیانه و ایران نمیتواند قدرت و پتانسیل مسلح نداشته باشد. خلاصه حزب کمونیستی مدعی قدرت باید اجتماعی کار کند و از قالب فرقه ای و محدود کار کردن بیرون بیاید.

تلویزیون پرتو: مهمترین آثار تئوریک و سیاسی دهه پایانی فعالیت سیاسی منصور حکمت کدامند؟

رحمان حسین زاده: لیست همه را ندارم اما موارد برجسته اینها هستند. برنامه دنیای بهتر، سمینارهای دوم و سوم مبنای کمونیسم کارگری که مکتوب هم شده اند. مبحث مارکسیسم و جهان امروز و سلسله مباحث ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری و سلسله مباحث دمکراسی، تعابیر و واقعیات، مجموعه مباحث متعدد در مورد فروپاشی بلوک شرق و آلترناتیو کمونیستی، مباحثی در مورد کمونیسم و چپ در عراق و تشکیل حزب کمونیست کارگری عراق، سلسله مباحث بعد از عروج دوم خرداد و بررسی تحولات سیاسی ایران و نقد و افشای پدیده دوم خرداد، مبحث ضرورت استقلال کردستان عراق، مباحث حقوق کودک، سقط جنین و سلسله مباحث دنیا بعد از یازدهم سپتامبر؛ گزیده ای از ادبیات دوره آخر فعالیت منصور حکمت است که در مجلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت وجود دارد. یکبار دیگر تکرار کنم مجموعه ادبیات و ماتریال مربوط به منصور حکمت در سایت او

صفحه ۵

منصور حکمت و دو مبحث مهم:

حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه

(قسمتی از گفتگوی مفصلتر به مناسبت روز حکمت

با رحمان حسین زاده)

تلویزیون پرتو: دو مبحث کلیدی منصور حکمت "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" موافقین و مخالفین دارد. توضیح فشرده ای درباره این دو مبحث ارائه کنید؟

رحمان حسین زاده: موافقین و مخالفین این هر دو مبحث حساسیت ویژه ای به این بحثها دارند. دو مبحث کلیدی در راستای دخالتگری و قدرت گیری کمونیستی در تحولات اجتماعی است. بحث حزب و قدرت سیاسی که در کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران مطرح شد به طور ساده بیان می کرد که کمونیسم و حزب کمونیستی آن در جدالهای طبقاتی جامعه مستقیما باید قدرت را بگیرد. به قول منصور حکمت بیان این موضوع در چپ آن دوره کفرآلود بود. چپی که هیچ وقت ادعای قدرت و تأثیرگذاری نداشت، برای چپ سنتی بسیار بیگانه بود که حزب کمونیستی بگوید ما عزم خود را جزم می کنیم، نیرو جذب می کنیم، و با قدرت حزبی خود کاری می کنیم که جامعه پلاریزه شود و در عین حال قدرت را در دست می گیریم. البته قدرتی که متکی به نقش بخش موثر رهبران کارگری و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی است. چپ آن دوره و هنوز هم معتقدند که اولاً حزب کمونیستی خود مستقیما نباید ادعای قدرت کند چه برسد آن را بگیرد، در بهترین حالت میگفتند بلکه تدریجی و ابتدا باید اکثریت طبقه کارگر را متشکل کرد، سازمانهای توده ای درست کرد و سپس مدعی قدرت بود. از نظر کمونیسم حکمت این هفت خوان رستم را ردیف کردن، یعنی مانع تراشی و اقدام نکردن. میگفت چرا بورژوازی اینگونه عمل نمی کند و احزاب بورژوازی و هر پنج نفر ناسیونالیست و ملی گرا دور هم جمع میشوند و جبهه و سازمانی درست می کنند و مدعی قدرت هستند که مثلا رژیم سلطنتی را براندازند، جمهوری اسلامی را براندازند و ... اما چگونه است کمونیستهایی که بیست، سی سال مبارزه کرده و سازمان بزرگ ایجاد کرده اند و در عرصه سیاسی، تشکیلاتی، نظامی فعالیت کرده اند، حق ندارند ادعا کنند که ما صدای آزادیخواهی و برابری طلبی و صدای کارگر جامعه هستیم و مدعی قدرت هستیم و خواهان براندازی رژیم جمهوری اسلامی و سازماندهی انقلاب کارگری و ایجاد جمهوری سوسیالیستی هستیم. مبحث حزب و قدرت سیاسی بسادگی منظور همین است. بحث حزب و قدرت سیاسی بیان می کند که حزب کمونیستی باید برای قدرت خیز بردارد البته به قول منصور حکمت هر حزبی نمی تواند اینکار را بکند. حزبی می تواند قدرت را در دست بگیرد که در طبقه کارگر ایران نفوذ داشته باشد و بخش پیشرو و طبقه کارگر را با خود همراه کند و پرچمدار مارکسیسم و رادیکالیسم در جامعه باشد و در بزنگاههای اساسی تحولات سیاسی تأثیرگذار و قدرت داشته

کار یا بیمه بیکاری مکفی!

در فضای سیاسی ایران در موارد متعددی مبدون کمونیسم حکمت است. برای مثال مسئله آزادی بی قید و شرط سیاسی را جا انداخت. در مقطع انقلاب ۵۷ در میان چپ ها فقط اتحا مبارزان کمونیست بود، این سیاست را داشت. امروزه بسیاری از چپ ها در ایران و در منطقه مدافع آن هستند. در فرهنگ چپ منطقه چیزی به اسم علیه اعدام نبود و منصور حکمت و کمونیسم کارگری مبتکر آن بود و امروز همه گیرتر شده است. نقد منصور حکمت به ناسیونالیسم و مرزبندی روشن تر چپ امروز با ناسیونالیسم از دیگر موارد است. تعلق به جنبش کارگری و به طبقه کارگر هم از دیگر موارد است. بعنوان مثال چپ ایران در دفاع از جنبش کارگری و فعالین کارگری نمیخواست کاری بکند. از سال ۱۳۷۰ کمونیسم کارگری و حزب ما کمپینهای مهم در دفاع از جنبش کارگری و فعالین کارگری راه انداخت، بخشا چپ ها تحت عنوان اینکه امنیت فعالین را به خطر میندازیم ما را نقد میکردند. خوشبختانه امروزه انواع نهادها و کمپینها در این عرصه وجود دارد، سازمانهای چپ در آنها فعالند اینها بخشا اثرات کمونیسم کارگری منصور حکمت است.

آخرین نکته اینکه متأسفانه منصور حکمت آنقدر زنده نماند تا فعالیتش را ادامه دهد و حتی ادبیات و بقیه ایده ها و طرح ها و نظراتش را در سطح منطقه ای و جهانی پیاده کند. همین سالها به هر نسبت که ادبیات او در فرانسه، ایتالیا، آمریکا، بعضی کشورهای عربی و عراق و کردستان و غیره ترجمه شده و به دست محافل چپ و کمونیست های آنجاها رسیده توجه آنها را جلب کرده و سرآغاز تأثیرگذاری او در سطح بین المللی بود که مرگ نابهنگام به او مجال نداد. ادامه راه او وظیفه کمونیست های کارگری این دوره و حزب ما است.

منصور حکمت و دو مبحث مهم:

حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه ...

موجود است و از همه علاقمندان میخواهم به آن مراجعه کنند.

تلویزیون پرتو: در یک تصویر کلی درجه تأثیرگذاری منصور حکمت را چگونه ارزیابی می کنید؟

رحمان حسین زاده: منصور حکمت در ۲۵ سال فعالیت سیاسی خود تأثیرات بزرگی داشت. چپ ایران را تغییر داد. اساساً خمیرمایه چپ ایران در زمان انقلاب ۵۷ رفرمیسم و ناسیونالیسم و پوپولیسم بود. مارکسیسم انقلابی که او عرضه کرد تأثیرات عمیقی در بخشهای مهمی از چپ ایران گذاشت و افق و سیاست و حتی فرهنگ چپ را تغییر داد. بخشی از آن چپ جذب مارکسیسم انقلابی شد و در حزب کمونیست ایران متشکل شد و بعضی هم که در سازمانهای خود ماندند و تدریجی تغییراتی کردند. در چپ امروز ایران در بسیاری زمینه ها ناسیونالیسم و پوپولیسم قابل مشاهده است اما با ده سال قبل و مقطع انقلاب ۵۷ بسیار فرق دارد. بخشی از این تغییرات حاصل تحولات اجتماعی است که آنها هم ناگزیر به تغییر شدند، اما واقعیت این است که فشار مارکسیسم انقلابی و ایده های مارکسیسم انقلابی و بعد کمونیسم کارگری تأثیر جدی بر چپ ایران گذاشت. بی دلیل نیست کمونیسم در ایران وسیع و گسترده است. به علاوه ایده ها و سنتهای مهمی را در رابطه با جنبش کارگری جا انداخت. به همان ترتیب کمونیسم و چپ در عراق و کردستان عراق را تغییر داد. تغییرات مثبت

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست را
بطور زنده از طریق کانال آلترناتیو شورایی
در اینترنت دنبال کنید و به کارگران و
دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم،

بدون «خطر» سوسیالیسم،

به چه منجلاپی تبدیل میشود!

منصور حکمت

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

بمب اتمی؛ وقتی یک حکومت ورشکسته در زرادخانه به دنبال نجات می‌گردد

علی جوادی

این روزها بار دیگر شایعه‌ای در فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی در گردش است. گفته می‌شود رژیم اسلامی به بمب اتمی دست یافته است. برخی تحلیلگران و رسانه‌های غیررسمی از پایان یک دوره و آغاز دوره‌ای جدید سخن می‌گویند. هنوز هیچ مدرک قطعی و هیچ تایید رسمی برای این ادعا وجود ندارد. اما برای بحثی که پیش روی ماست، حتی درستی یا نادرستی این خبر نیز اهمیت درجه دوم دارد.

مسئله اصلی این نیست که جمهوری اسلامی امروز صاحب بمب اتمی شده است یا نه. مسئله اصلی این است که چرا چنین خبری می‌تواند برای حاکمیت و حتی بخشی از جامعه جذاب باشد؟ چرا هنوز کسانی هستند که دستیابی به سلاحی را که برای نابودی میلیون‌ها انسان طراحی شده است، نشانه قدرت، پیشرفت یا امنیت تلقی می‌کنند؟ چرا در جهانی که میلیون‌ها کودک از گرسنگی، فقر، بیماری و جنگ رنج می‌برند، همچنان کسانی برای پیوستن به باشگاه دارندگان ابزارهای نابودی جمعی کف می‌زنند؟

این پرسش فقط درباره جمهوری اسلامی نیست. این پرسش درباره کل جهان و نظمی است که در آن زندگی می‌کنیم. جهانی که در آن دولت‌ها از یک سو درباره تمدن، حقوق بشر، اخلاق و امنیت سخنرانی می‌کنند و از سوی دیگر هزاران کلاهک اتمی را برای نابودی چند باره زمین آماده نگاه می‌دارند. جهانی که در آن قدرت نه با میزان رفاه مردم، نه با میزان آزادی انسان‌ها، بلکه با ظرفیت تخریب و ویرانگری سنجیده می‌شود. جهانی که در آن بشریت هنوز زیر سایه هیروشیما و ناکازاکی زندگی می‌کند.

آخرین پناهگاه یک حکومت محکوم به سرنگونی

اما اگر بخواهیم از نقطه‌ای آغاز کنیم، باید از جمهوری اسلامی آغاز کنیم. زیرا جمهوری اسلامی قربانی این وضعیت نیست؛ خود یکی از فعال‌ترین بازیگران آن است. بیش از چهار دهه حکومت اسلامی یک حقیقت را بارها و بارها به بهای جان دهها و دهها هزار انسان ثابت کرده است: بقای این حکومت بر هر چیز دیگری مقدم است؛ بر آزادی، بر رفاه، بر کرامت انسانی، بر جان انسان‌ها و حتی بر آینده و موجودیت خود جامعه.

این رژیم از نخستین روزهای استقرارش با خون و اعدام حکومت کرده است. از جوخه‌های اعدام دهه شصت تا قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، از سرکوب خونین اعتراضات مردمی تا کشتار معترضان در

خیابان‌ها، از ترور مخالفان در خارج کشور تا شکنجه، زندان و اعدام در داخل کشور. جمهوری اسلامی هر بار که با بحران روبرو شده است، اسلحه کشیده است، زندان‌ها را پر کرده است و ماشین سرکوب را به حرکت درآورده است.

از این رو اگر امروز به دنبال

بمب اتمی باشد، وارد مسیر تازه‌ای نشده است. بمب اتمی گسستی از گذشته این حکومت نیست؛ ادامه منطقی همان گذشته است. حکومتی که برای حفظ قدرت از کشتار هزاران در چند روز انسان ابایی نداشته است، طبیعی است که امنیت خود را در سلاحی جستجو کند که فلسفه وجودی آن تهدید به نابودی میلیون‌ها انسان است.

اما اینجا نخستین دروغ بزرگ حکومت آشکار می‌شود. به مردم گفته می‌شود بمب اتمی امنیت می‌آورد. اما امنیت برای چه کسی؟ کارگری که زیر خط فقر زندگی می‌کند چه سهمی از این امنیت دارد؟ بازنشسته‌ای که توان خرید داروی خود را ندارد چه چیزی از این پروژه نصیبش می‌شود؟ زنی که ابتدایی‌ترین آزادی‌هایش را از او گرفته‌اند چگونه با داشتن بمب اتمی آزادتر خواهد شد؟ جوانی که آینده خود را در مهاجرت، بیکاری یا زندان می‌بیند چه نفعی از این "اقتدار" خواهد برد؟ هیچ پاسخی برای این پرسش‌ها وجود ندارد. زیرا دستیابی به بمب اتمی پروژه مردم نیست؛ پروژه ضد انسانی حکومت برای بقاست. جامعه هزینه را باید پردازد و حکومت سود سیاسی آن را مطالبه می‌کند. جامعه تحریم را ابدی تحمل کند و حکومت از اقتدار سخن بگوید. جامعه فقر و فلاکت را تحمل می‌کند و حکومت از عظمت حرف می‌زند. جامعه قربانی می‌شود و حکومت بقای خود را جشن می‌گیرد. و درست در همین نقطه است که افسانه "بازدارندگی" وارد صحنه می‌شود.

نان یا اورانیوم غنی‌شده؟

مبلغان آشکار و خجول جمهوری اسلامی به ما می‌گویند اگر حکومت اسلامی به بمب اتمی دست پیدا کند، دیگر کسی به "ایران" حمله نخواهد کرد. به کره شمالی اشاره می‌کنند. به توازن وحشت دوران جنگ سرد اشاره می‌کنند. به زرادخانه‌های اتمی قدرت‌های بزرگ اشاره می‌کنند. اما نخست باید از خود پرسید: چرا اساساً باید این فرض را پذیرفت؟

کدام قانون تاریخ یا سیاست تضمین می‌کند که دستیابی یک حکومت به سلاح اتمی، خطر جنگ را از میان می‌برد؟ سلاح اتمی ممکن است شکل جنگ را تغییر دهد، اما لزوماً آن را منتفی نمی‌کند. تاریخ جهان پر است از جنگ‌ها، درگیری‌های نیابتی، تحریم‌ها، عملیات

بمب اتمی؛ وقتی یک حکومت ورشکسته در

زرادخانه به دنبال نجات می‌گردد ...

نظامی محدود، خرابکاری‌ها، ترورها و کشمکش‌هایی که میان دولت‌های مسلح به سلاح اتمی یا در سایه سلاح اتمی رخ داده‌اند. داشتن بمب اتمی نه تنش‌های سیاسی را از میان می‌برد، نه رقابت‌های منطقه‌ای را پایان می‌دهد و نه بحران‌های اجتماعی و اقتصادی را حل می‌کند.

بعلاوه، حتی اگر فرض کنیم بمب اتمی احتمال یک حمله مستقیم گسترده را کاهش دهد، چرا باید این را به معنای امنیت جامعه تعبیر کرد؟ امنیت چه کسی؟ امنیت مردم یا امنیت حکومت؟ حکومتی که با جامعه خود در جنگ دائمی است، حتی اگر از حمله خارجی مصون بماند، همچنان بزرگ‌ترین تهدید برای مردم باقی خواهد ماند. اما حتی اگر همه این استدلال‌ها را کنار بگذاریم و فرض کنیم که بمب اتمی واقعا نوعی بازدارندگی ایجاد می‌کند، باز هم یک سوال اساسی بابرجاست: بهای این بازدارندگی را چه کسی می‌پردازد؟

چرا باید کودکی که از آموزش محروم شده است، بهای غنی‌سازی اورانیوم را بپردازد؟ چرا باید کارگری که زیر فشار تورم و استثمار خرد شده است، هزینه جاه‌طلبی‌های هسته‌ای حکومت جنایتکار اسلامی را تامین کند؟ چرا باید بازنشسته، معلم، پرستار و جوان بیکار، صورت حساب پروژه‌ای را پرداخت کنند که هیچ نسبتی با زندگی و رفاه آنان ندارد؟ واقعیت این است که تمام این پروژه از جیب همان مردمی تامین می‌شود که قرار است قربانی آن باشند.

هر سانتریفیوژ، هر تاسیسات زیرزمینی، هر سامانه موشکی و هر برنامه نظامی از ثروتی ساخته می‌شود که جامعه تولید کرده است؛ از دستمزدهای پرداخت نشده، از سفره‌های کوچک‌تر شده، از مدارس فرسوده، از بیمارستان‌های مملو از کمبود، از هزینه‌های کمرشکن درمانی و از زندگی‌هایی که هر روز بیشتر به فقر رانده می‌شوند. پشت هر کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده، بخشی از رفاه غارت شده جامعه قرار دارد. پشت هر نمایش "اقتدار ملی"، بخشی از زندگی مردم قربانی شده است. و این شاید فشرده‌ترین تعریف پروژه هسته‌ای جمهوری اسلامی باشد: تبدیل نیازهای جامعه به سوخت ماشین بقای یک حکومت محکوم به سرنگونی.

واعظان بمب و تاجران مرگ

اما در این میان طنزی تلخ نیز وجود دارد. بیشترین جنجال علیه احتمال دستیابی جمهوری اسلامی به بمب اتمی را دولت‌هایی به راه انداخته‌اند که خود بر کوهی از سلاح‌های اتمی ایستاده‌اند. آمریکا و اسرائیل از خطر بمب اتمی سخن می‌گویند، در حالی که خود از بزرگ‌ترین دارندگان ابزارهای نابودی جمعی در جهان هستند. این تناقض آشکار است. اما ریاکاری آنان کوچک‌ترین مشروعیتی به پروژه آدمکشان رژیم اسلامی نمی‌دهد.

برعکس، این تناقض فقط یک حقیقت بزرگ‌تر را آشکار می‌کند. اینکه کل نظم موجود جهانی بر پایه قلدری، زور، تهدید و قدرت نظامی بنا شده است. در یک سوی میدان دولت‌هایی قرار دارند که هزاران بمب اتمی دارند. در سوی دیگر دولت‌هایی قرار دارند که می‌خواهند به این باشگاه بپیوندند. و در میان این دو، مردم ایستاده‌اند؛ مردمی که نه در تصمیم‌گیری نقشی داشته‌اند و نه از نتایج آن سودی خواهند برد.

از هیروشیما تا امروز، بمب اتمی نماد امنیت نبوده است. نماد ورشکستگی یک "نظام" بوده است. اعتراف یک نظام جهانی که قادر نیست امنیت را از مسیر رفاه، آزادی و برابری تامین کند و بنابراین آن را در ظرفیت نابود کردن انسان‌ها جستجو می‌کند.

اما حتی اگر جمهوری اسلامی فردا صاحب صد بمب اتمی شود، یک واقعیت تغییر نخواهد کرد. سرنوشت این حکومت در نطنز و فردو تعیین نمی‌شود. شیشه عمر جمهوری اسلامی در دست مردم است. هیچ سانتریفیوژی نتوانسته است بحران مشروعیت و موجودیتی یک حکومت را حل کند. هیچ موشکی نتوانسته است خشم یک جامعه را خاموش کند. هیچ کلاهک اتمی نتوانسته است آزادی را شکست دهد. شاه با ارتش و فانتوم‌هایش سقوط کرد. حکومت سوسیالیسم دروغین شوروی با هزاران کلاهک اتمی فروپاشید. و جمهوری اسلامی نیز نه با کمبود بمب، بلکه با تضاد عمیق میان خود و جامعه و مردمی که حکم به سرنگونی اش داده‌اند، روبرو است.

و درست به همین دلیل است که پاسخ آینده نه در بمب جمهوری اسلامی است، نه در بمب آمریکا و نه در بمب اسرائیل. پاسخ در جهانی است که در آن ثروت اجتماعی صرف آموزش، بهداشت، رفاه، آزادی و شکوفایی انسان شود، نه صرف ساخت ابزارهای نابودی جمعی. بشریت سزاوار جهانی بهتر از این است؛ جهانی که در آن هیچ حکومتی نتواند بقای خود را بر تهدید نابودی میلیون‌ها انسان بنا کند. و این واقعیت گوشه‌ای از این حکم است که این جهان وارونه را باید از قاعده اش بر زمین گذاشت.

پرچم، بمب و فریب بزرگ

اما شاید مهم‌ترین افسانه‌ای که پیرامون سلاح اتمی ساخته شده است، افسانه "بازدارندگی" باشد. افسانه‌ای که دهه‌هاست از واشنگتن تا مسکو، از دهلی تا اسلام‌آباد، از تل‌آویو تا پیونگ یانگ تکرار می‌شود. منطق آن ظاهرا ساده است: اگر همه از نابودی متقابل بترسند، جنگی رخ نخواهد داد. اما تاریخ چیز دیگری می‌گوید.

تاریخ نشان می‌دهد که بشریت را بارها و بارها تا آستانه نابودی پیش برده‌اند. بحران موشکی کوبا، جنگ‌های هند و پاکستان، ده‌ها حادثه فنی و خطای محاسباتی در دوران جنگ سرد، همگی نشان داده‌اند که بقای میلیاردها انسان بارها به چند دقیقه، چند تصمیم اشتباه و حتی چند خرابی فنی وابسته بوده است.

بازدارندگی در واقع نام محترمانه یک واقعیت هولناک است: بشریت زنده مانده است، نه به دلیل عقلانیت دولت‌ها، نه به دلیل

پرچی نمی‌تواند شکم گرسنه را سیر کند. هیچ موشکی نمی‌تواند آزادی تولید کند. و هیچ بمب اتمی نمی‌تواند جامعه‌ای را که خواهان تغییر است، برای همیشه خاموش کند.

وقتی مردم به میدان می‌آیند، زرادخانه‌ها سکوت می‌کنند

و در این میان، نمی‌توان از نیروهای سخن نگفت که امروز خود را مخالف بمب اتمی جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند، اما راه حلی که پیش پای جامعه می‌گذارند، چیزی جز تدارک یک جنگ دیگر نیست؛ جنگی که این بار می‌تواند خونین‌تر، ویرانگرتر و نابودکننده‌تر از دوره پیشین باشد.

بستر اصلی جریان سلطنت طلب و راست پروغری، در برابر خطر دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی، نه به نیروی مردم، نه به مبارزه اجتماعی، نه به سازماندهی اعتراضات و نه به انقلاب مردم متوسل می‌شود. آنان نگاه خود را به آسمان دوخته‌اند؛ به بمب‌افکن‌ها، به موشک‌ها، به ناوهای جنگی و به اتاق‌های فرماندهی قدرت‌های جهانی.

استدلال آنان ساده است: اگر جمهوری اسلامی به بمب اتمی نزدیک شده است، باید با یک جنگ دیگر متوقف شود. اما معنای واقعی این سیاست چیست؟ معنای واقعی آن این است که برای جلوگیری از یک فاجعه، باید فاجعه‌ای بزرگ‌تر آفرید. برای جلوگیری از احتمال دستیابی رژیم اسلامی به سلاح اتمی در آینده، باید امروز هزاران و ده‌ها هزار انسان را امروز قربانی کرد. برای جلوگیری از دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح کشتار جمعی، باید منطقه را به میدان یک کشتار جمعی دیگر تبدیل کرد. این همان منطقی است که همواره ویرانی را به نام نجات عرضه می‌کند.

برای آنان، جنگ نه یک تراژدی انسانی، بلکه یک فرصت سیاسی است. هر موشکی که فرود می‌آید، می‌تواند نردبانی برای قدرت باشد. هر بحرانی که جامعه را فلج می‌کند، می‌تواند راه را برای پروژه‌های سیاسی آنان باز کند. هر چه مردم ضعیف‌تر شوند، هر چه جنبش‌های اجتماعی عقب رانده شوند، هر چه اعتراضات کارگری، جنبش زنان، مبارزات آزادیخواهانه و تشکلهای مردمی بیشتر زیر آوار جنگ دفن شوند، آنان خود را به قدرت نزدیک‌تر احساس می‌کنند.

اما تجربه معاصر جهان بارها حکم خود را صادر کرده است. عراق با جنگ آزاد نشد. لیبی با بمباران آزاد نشد. افغانستان با اشغال آزاد نشد. ویرانی، آزادی نمی‌آورد. خاکستر، برابری نمی‌آورد. موشک، رهایی نمی‌آورد. قدرتی که بر ویرانه‌های جامعه بنا شود، دیر یا زود همان منطق جنگ، سرکوب و سلطه را بازتولید خواهد کرد.

از همین رو، انتخاب واقعی جامعه ایران میان جمهوری اسلامی و جنگ نیست. میان بمب جمهوری اسلامی و بمب آمریکا و اسرائیل نیست. میان استبداد مذهبی و یک جنگ ویرانگر دیگر نیست. این دو قطب، با همه اختلافاتشان، در یک نقطه به هم می‌رسند: هر دو مردم را وسیله اهداف خود می‌دانند. جمهوری اسلامی از مردم

بمب اتمی؛ وقتی یک حکومت ورشکسته در

زرادخانه به دنبال نجات می‌گردد ...

بازدارنگی پوشالی، بلکه تا حد زیادی به دلیل شانس. به همین دلیل سلاح اتمی امنیت تولید نمی‌کند. وحشت تولید می‌کند. دولت‌ها امنیت را در توانایی نابود کردن یکدیگر و جامعه و مردم جستجو می‌کنند و سپس این وضعیت بیمارگونه را "توازن" می‌نامند. اما برای مردم عادی هیچ توازنی وجود ندارد. کارگری که صبح برای یافتن نان از خانه خارج می‌شود، در هیچ توازن هسته‌ای سهمی ندارد. مادری که نگران آینده فرزندش است، در هیچ معادله بازدارندگی حضور ندارد. زندگی واقعی مردم در جایی بیرون از اتاق‌های جنگ و مراکز فرماندهی جریان دارد.

از همین رو، هر بار که سخن از بمب اتمی به میان می‌آید، باید یک سوال ساده پرسید: این بمب قرار است از چه چیزی دفاع کند؟ از مردم؟ یا از دولت‌ها؟ پاسخ کاملاً روشن است. در چنین شرایطی، سخن گفتن از بمب اتمی چیزی جز اعتراف به شکست نیست. اعتراف به اینکه حکومت هیچ پاسخی برای بحران‌های واقعی جامعه ندارد و بنابراین می‌کوشد قدرت خود را از جای دیگری تامین کند. اما فاجعه فقط به جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. این بیماری، بیماری کل نظم موجود جهانی است. در قرن‌ی که علم قادر است بیماری‌های پیچیده را درمان کند، در قرن‌ی که فناوری می‌تواند سطح زندگی میلیاردها انسان را متحول کند، هنوز صدها و هزاران میلیارد دلار صرف تولید ابزارهای مرگ و نابودی جامعه می‌شود.

نه فقط جمهوری اسلامی. نه فقط آمریکا. نه فقط اسرائیل. همه قدرت‌های بزرگ جهان در این جنایت سهیم‌اند. جهانی که هر ساله هزاران میلیارد دلار صرف ارتش‌ها و زرادخانه‌ها می‌کند، اما صدها میلیون‌ها انسان را در فقر، گرسنگی و بی‌خانمانی نماد نظامی است که به جای پاسخ به نیازهای انسان، منابع جامعه را به خدمت ماشین‌های مرگ گرفته است.

و درست در همین نقطه است که ناسیونالیسم-حکومتی وارد صحنه می‌شود. این ناسیونالیسم می‌کوشد این پروژه را به عنوان یک "افتخار جمعی" معرفی کند. وقیحانه به مردم می‌گویند "بمب ما"، "قدرت ما"، "افتخار ما"! اما این "ما" دقیقاً چه کسانی هستند؟ کارگر بیکار چه سهمی از این اقتدار دارد؟ زن محروم از آزادی و زندگی چه سهمی از این قدرت دارد؟ کودک محروم از آموزش چه سهمی از این عظمت دارد؟ واقعیت این است که همان "ما"ی که هنگام ساخت بمب به زبان آورده می‌شود، هنگام تقسیم ثروت جامعه ناگهان ناپدید می‌شود. وقتی نوبت به فقر می‌رسد، مردم تنها هستند. وقتی نوبت به گرانی می‌رسد، مردم تنها هستند. وقتی نوبت به زندان و سرکوب می‌رسد، مردم تنها هستند. اما وقتی نوبت به پرداخت هزینه پروژه‌های نظامی می‌رسد، ناگهان همه باید شریک "افتخار ملی" باشند. این همان فریب بزرگ ناسیونالیسم است. فریبی که می‌کوشد تضاد میان مردم و حکومت را پشت پرچم، موشک و بمب، چه با آرم الله و چه با نشان شیر و خورشید، پنهان کند. اما هیچ

انقلاب برای آزادی و برابری است. هنگامی که مردم به میدان می‌آیند، زرادخانه‌ها سکوت می‌کنند.

بمب اتمی؛ وقتی یک حکومت ورشکسته در

زرادخانه به دنبال نجات می‌گردد ...

بشریت متمدن کجا ایستاده است؟ اما پاسخ انسان متمدن به این وضعیت چیست؟ پاسخ نمی‌تواند پیوستن به یکی از اردوگاه‌های این جدال باشد. نه دفاع از بمب جمهوری اسلامی. نه دفاع از زرادخانه‌های آمریکا. نه دفاع از بمب‌های اسرائیل. نه پیوستن به مسابقه‌ای که در آن دولت‌ها برای کسب توانایی بیشتر در نابود کردن انسان‌ها رقابت می‌کنند. پاسخ، دفاع بی‌قید و شرط از انسان است. دفاع از جهانی که در آن هیچ دولتی حق نداشته باشد میلیون‌ها انسان را با سلاح‌های کشتار جمعی تهدید کند. دفاع از جهانی که در آن منابع عظیم اجتماعی صرف آموزش، درمان، رفاه، مسکن، علم و فرهنگ شود، نه صرف ساخت ابزارهای انقراض جمعی. دفاع از جهانی که در آن امنیت نه از ترس، بلکه از آزادی ناشی شود. نه از بمب، بلکه از برابری. نه از تهدید، بلکه از رفاه و کرامت انسانی.

سلاح اتمی، چه در دست جمهوری اسلامی باشد، چه در دست آمریکا، چه در دست اسرائیل و چه در دست هر دولت دیگری، نماد قدرت انسان نیست. نماد شکست یک نظم جهانی است که بر پایه منطق بربریت و سرمایه استوار شده است. و دقیقاً به همین دلیل، مبارزه علیه بمب اتمی بخشی از مبارزه بزرگ‌تر برای آزادی، برابری، رفاه همگانی و رهایی انسان است.

جهانی که سزاوار انسان است، جهانی بدون جمهوری اسلامی، بدون حکومت‌های مبتنی بر سرمایه و مذهب، بدون دولت‌های متکی بر جنگ، بدون مسابقه تسلیحاتی و بدون سلاح‌های کشتار جمعی است. جهانی که در آن زندگی انسان ارزشمندتر از هر پرچم، هر حکومت، هر ارتش و هر بمبی باشد.

۵ ژوئن ۲۰۲۶

می‌خواهد برای بقای حکومت قربانی شوند. مدافعان جنگ نیز از مردم می‌خواهند برای پروژه‌های ژئوپولیتیک، تغییر رژیم از بالا و جاه طلبی‌های سیاسی قربانی شوند.

در هر دو روایت، مردم باید هزینه بدهند. در هر دو روایت، مردم باید خاموش بمانند. در هر دو روایت، مردم قرار است قربانی باشند. اما حقیقت بزرگ‌تر جای دیگری نهفته است. سرنوشت جامعه را نه سانتیفیوژها تعیین می‌کنند و نه کلاهک‌های اتمی. نه نتانیاهو تعیین می‌کند و نه خامنه‌ای. نه ژنرال‌های واشنگتن و نه فرماندهان سپاه.

قدرت واقعی در جای دیگری قرار دارد؛ در میلیون‌ها انسانی که جامعه را می‌سازند، ثروت را تولید می‌کنند، زندگی را پیش می‌برند و چرخ جامعه را به گردش درمی‌آورند. تمام دولت‌ها، تمام ارتش‌ها، تمام زرادخانه‌ها و تمام بمب‌های اتمی جهان بدون کار و تلاش همین انسان‌ها به توده‌ای آهن، سیم و بتن تبدیل می‌شوند. این حقیقتی است که همه حکومت‌ها از آن می‌ترسند. به همین دلیل جمهوری اسلامی امنیت خود را در بمب اتمی جستجو می‌کند. و به همین دلیل سلطنت طلبان و حامیان جنگ، امنیت خود را در بمباران و مداخله نظامی جستجو می‌کنند.

اما هیچ کدام راهی به آینده ندارند. راه جمهوری اسلامی از سرکوب و خون می‌گذرد. راه مدافعان جنگ نیز از سرکوب و خون می‌گذرد. یکی مردم را به نام حفظ حکومت قربانی می‌کند. دیگری مردم را به نام نجات کشور قربانی می‌کند. اما در هر دو سوی این معادله، خون مردم جاری است. و درست به همین دلیل، پاسخ جامعه نه در بمب اتمی جمهوری اسلامی است و نه در جنگی دیگر برای جلوگیری از آن. پاسخ در نیروی مردم است. پاسخ در سازماندهی، اعتراض، مبارزه اجتماعی و

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است.

ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در

سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن

برید.

منصور حکمت - ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسیم کارگری

علیه فقر، علیه گرانی پیاخیزیم!

اعدام زانیار شیخه توسط پژاک محکوم است

سعید یگانه

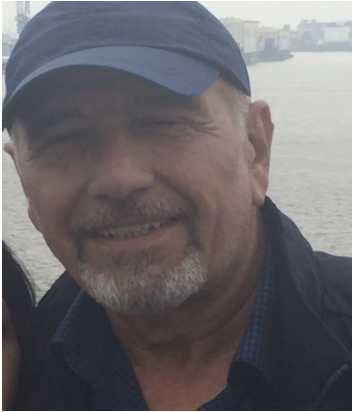
اواسط ماه مه امسال سازمان پژاک اعلام کرد، که فردی به نام "زانیار شیخه" اهل شهر بانه، به دلیل همکاری با نیروهای امنیتی رژیم و دست داشتن در کشتن یکی از فرماندهانش توسط این سازمان مجازات و اعدام شده است. پژاک برای توجیه این اقدام ضد انسانی، در حرکتی به همان اندازه شنیع فیلم اعتراف گیری از این فرد را در رسانه ها و شبکه های اجتماعی به نمایش گذاشته است.

این اولین بار نیست که پژاک دست به چنین اعمالی می زند و اعدام افراد به هر دلیلی در پژاک سابقه دارد. اعدام انسانها به هر دلیلی چه از جانب رژیم های مرتجع و مستبد برای ایجاد ارعاب و وحشت و بقا و چه از جانب اپوزیسیونی که مدعی مبارزه علیه استبداد و جمهوری اسلامی اند، عملی شنیع و ضد انسانی و محکوم است.

در شرایطی که موج اعدام های سیاسی در ایران توسط جمهوری اسلامی؛ به بهانه "جاسوسی" برای اسرائیل و به خطر انداختن "امنیت ملی" روزمره صورت می گیرد و اپوزیسیون آزادیخواه و عدالت طلب علیه اعدام مبارزه می کنند، پژاک در اقدامی مشابه جمهوری اسلامی، زانیار شیخه را ترور و یا اعدام کرده است. این آشکارا دهن کجی به مبارزه آزادیخواهانه مردم و سازمانهای آزادیخواه برای لغو مجازات اعدام به عنوان قتل عمد انسانها است.

به علاوه پخش اعتراف گیری از زانیار شیخه برای اثبات مجرم شناختن نامبرده و توجیه اعدام او شگردهای رژیم های استبدادی از جمله جمهوری اسلامی علیه زندانیان به کار گرفته و تاکنون هزاران نفر را زیر شکنجه و آزار روانی و جسمی وادار به اقرار علیه خود و شرکت در نمایشات ضد انسانی تلویزیونی به منظور مرعوب کردن جامعه کرده اند. در این رابطه هم هیچ فرقی در عملکرد پژاک با جمهوری اسلامی وجود ندارد.

پژاک می توانست و این امکان را داشت که در یک دادگاه عادلانه و در یک پروسه قابل قبول و شفاف بطور مثال با حضور نمایندگانی از جریانات سیاسی و اجتماعی و یا شخصیت های مطمئن و بی طرف که خود پژاک با آنها در ارتباط است و یا با آنها همکاری دارد، این فرد را محاکمه کند. در صورت اثبات جرم نامبرده همانند بسیاری از همین دولتهای بورژوازی که در آنها مجازات اعدام وجود ندارد، اشکال دیگر مجازات و



از جمله مجازات زندان برای مدت زمان مشخصی را اجرا کند و شفاف به جامعه و افکار عمومی اعلام کند.

برای من و بسیاری از انسانهای مبارز و عدالتخواه که مخالف اعدام در هر شکل آن هستیم، بی تردید عمل زانیار شیخه در صورت اثبات و همکاری با نیروی

امنیتی جمهوری اسلامی، خطایی بزرگ و باید مجازات می شد. اما نباید ابداً نادیده گرفت که مجرم اصلی دولت جمهوری اسلامی و نیروهای امنیتی رژیم است که زیر فشار و تهدید، زانیار شیخه دست به چنین اعمالی زده است.

ما ضمن محکوم کردن اعدام زانیار شیخه توسط پژاک اعلام می کنیم که اعدام انسانها به هر دلیلی و از جانب هر دولت و سازمانی عملی شنیع و غیر انسانی و به گذشته تعلق دارد. در شرایط سیاسی امروز ایران مبارزه برای لغو مجازات اعدام بیش از پیش ضروری و باید در صدر مبارزه آزادیخواهانه و برابری طلبانه انسانها و نیروهای سیاسی و مسئول قرار گیرد. اعدام زانیار توسط پژاک حقانیتی در آن نیست.

۱۴ خرداد ۱۴۰۵ - ۴ ژوئن ۲۰۲۶

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

به حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست کمک مالی کنید!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

اعلامیه حزب کمونست کارگری - حکمتیست

لبنان زیر آتش؛

حملات ارتش اسرائیل پس از "آتش بس"

بار دیگر مرگ از آسمان لبنان میبارد. جنگنده های اسرائیلی بر فراز شهرها و روستاها ظاهر شده اند و خانواده هایی که هنوز از زیر آوار جنگهای پیشین بیرون نیامده اند، بار دیگر راه آوارگی در پیش گرفته اند. زندگی، کار، مدرسه، خانه و امنیت میلیونها انسان قربانی این حملات نظامی است. دولت نسل کش اسرائیل این حملات را "دفاع از خود" مینامد؛ همانگونه که ویرانی غزه را نیز با همین عنوان ریاکارانه توجیه کرد. اما وقتی خانه ها ویران میشوند، مردم آواره میشوند و جامعه ای زیر بمباران قرار میگیرد، دیگر فقط با یک عملیات نظامی روبرو نیستیم؛ با جنایتی علیه جامعه و بشریت و مردم لبنان روبرو هستیم.

اما آنچه امروز در لبنان جریان دارد، در اساس بخشی از رویارویی دو پروژه ارتجاعی در خاورمیانه است. از یک سو دولت اسرائیل و حامی اصلی آن آمریکا قرار دارند که میکوشند نظم ارتجاعی "خاورمیانه جدید" را با بمباران، برتری نظامی و مداخله دائمی تحمیل کنند. از سوی دیگر اسلام سیاسی، جمهوری اسلامی و پروکسی هایش موسوم به "محور مقاومت" و نیروهایی چون حزب الله قرار دارند که سالهاست مردم منطقه را به سوخت پروژه های مذهبی و فرقه ای خود تبدیل کرده اند. دو سوی این جدال به هم نیرو میدهند و در دست هم بازی میکنند. یکی بدون دیگری قابل توضیح نیست. درعین حال، باید بدون ابهام گفت: بمبهایی که امروز بر سر مردم لبنان فرود می آیند، بمبهای دولت جنایتکار اسرائیل اند. آوارگی و ویرانی ای که لبنان را فرا گرفته است، مستقیماً محصول ماشین جنگی دولتی است که میکوشد با قدرت آتش و اشغالگری سرنوشت یک جامعه را تعیین کند.

ماشین جنگی اسرائیل و منطق مجازات جمعی

دولت اسرائیل عملیات خود را با واژه "امنیت" توجیه میکند. اما امنیتی که بر ویرانه خانه های مردم بنا شود، امنیت نیست؛ نام مستعار پروژه ای سلطه طلبانه است که موجودیت خود را در جنگ، اشغال و برتری نظامی جستجو میکند. اعلام مناطق وسیعی از جنوب لبنان به عنوان منطقه جنگی، تخلیه اجباری روستاها و بمباران زیرساختهای حیاتی نشان میدهد که مردم خود به بخشی از اهداف جنگ تبدیل شده اند. این همان منطقی است که غزه را به صحنه یکی از بزرگترین فجایع انسانی و نسل کشی دوران معاصر تبدیل کرد و اکنون در لبنان تکرار میشود. هنگامی که امنیت یک دولت بر ویرانی

زندگی میلیونها انسان بنا شود، دیگر با امنیت روبرو نیستیم؛ با تروریسم دولتی در مقیاسی گسترده روبرو هستیم.

اهداف واقعی تهاجم اسرائیل

دولت اسرائیل مدعی است که هدفش حزب الله است. واقعیت این است که هدف واقعی فراتر از حزب الله است، دولت اسرائیل با حمایت آمریکا میکوشد موازنه قدرت را به سود خود بازسازی کند، آزادی عمل بیشتری برای مداخلات آینده به دست آورد و به رقبا و کل منطقه نشان دهد که نیروی فائقه منطقه است. در متن این سیاست، پروژه ای قرار دارد که سالهاست توسط راست افراطی اسرائیل تبلیغ میشود؛ پروژه ای که در اشکال مختلف از شهرک سازی و اشغالگری تا ایجاد مناطق حائل و الحاق تدریجی سرزمینها خود را نشان داده است. آنچه تحت عنوان "اسرائیل بزرگ" تبلیغ میشود، بیان سیاسی این ایده است که امنیت اسرائیل باید از طریق گسترش حوزه نفوذ و در هم شکستن جوامع پیرامون تضمین شود. لبنان امروز فقط هدف یک عملیات نظامی نیست؛ بخشی از نمایش قدرت پروژه ای است که میخواهد به کل نیروهای منطقه اعلام کند هیچ اراده ای بالاتر از اراده ارتش و ماشین کشتار دولت اسرائیل وجود ندارد.

حزب الله؛ بخشی از محور "مقاومت اسلامی"

افشای جنایات دولت اسرائیل بدون پرداختن به نقش حزب الله یکجانبه و ناقص است. حزب الله بخشی از کشمکش و جنگ کنونی است. اسلام سیاسی لبنان را به یکی از میدانهای رقابت قدرتهای منطقه ای تبدیل کرده و جامعه را در معرض جنگهای دائمی قرار داده است. هدف حزب الله، تحکیم و گسترش خود و اسلامیزه کردن حکومت و جامعه است. سیاستی که نه تنها هیچ سنخیتی با آزادی، برابری و رفاه انسان و مردم لبنان ندارد، تماماً ضد آن است. برخلاف تبلیغات جاری، رژیم اسلامی ایران نیز مدافع مردم لبنان نیست. حکومتی که در ایران آزادی را سرکوب میکند، معترضان را زندانی و اعدام میکند و میلیونها انسان را به فقر محکوم کرده است، از مردم لبنان دفاع نمیکند؛ از شبکه ترور و حوزه نفوذ منطقه ای خویش دفاع میکند.

ناسیونالیسم و نظام فرقه ای لبنان

راه حل در ناسیونالیسم لبنانی نیز نهفته نیست. ساختار سیاسی لبنان دهه هاست بر پایه تقسیم بندی های مذهبی و فرقه ای بنا شده و فساد، تبعیض و نابرابری را بازتولید کرده است. در این نظام، شهروند نه به عنوان یک انسان برابر، بلکه به عنوان عضو یک فرقه یا مذهب تعریف میشود. همین ساختار ضد انسانی قومی-مذهبی بستری مناسب برای رشد نیروهای مذهبی، رقابتهای منطقه ای و بازتولید بحرانهای دائمی فراهم کرده است.

نه به جنگ نیروهای ارتجاعی و جنایت جنگی دولت اسرائیل

امروز مردم لبنان در میان سه نیروی ارتجاعی گرفتار شده اند: دولت اسرائیل و حامیانش، اسلام سیاسی و محور

لبنان زیر آتش؛

حملات ارتش اسرائیل پس از "آتش بس"

مقاومت، و ساختار فرقه ای لبنان. دفاع از مردم لبنان یعنی مخالفت بی قید و شرط با جنایات دولت اسرائیل، با بمباران، آوارگی و مجازات جمعی. اما همزمان به معنای مخالفت با پروژه اسلام سیاسی، محور مقاومت و تمام ساختارهای فرقه ای و جنگ این نیروهای ارتجاعی نیز هست. پاسخ واقعی نه در پیروزی این یا آن قطب ارتجاعی، بلکه در توقف فوری جنگ و کشتار، استقرار نیروهای ضامن صلح در مناطق مرزی این دو کشور و کلا در قدرت مردم برای ساختن جامعه ای سکولار، آزاد و برابر نهفته است؛ جامعه ای که در آن انسان نه قربانی بمبهای اسرائیل باشد و نه سوخت پروژه های اسلام سیاسی و پروژه های فدرالیستی و قوم پرستانه.

این تمایل در برآمد توده ای موسوم به "بهار عربی" با شعارهایی مانند: «الشعب یُرید إسقاط النظام» (مردم سقوط رژیم را می خواهد) و «الشعب یُرید إسقاط النظام الطائفی» (مردم خواهان سرنگونی نظام فرقه ای اند) از جمله در لبنان قویاً بروز یافت. آنچه مردم لبنان نیاز دارند، قطع فوری جنگ، آرامش و امنیت و آزادی، برابری و رفاه و حق دخالت مستقیم در سرنوشت خویش است. تنها در چنین افقی میتوان از زیر آوار جنگ دولت اسرائیل، از زیر سایه محور مقاومت اسلامی و از زیر سلطه حکومت های فرقه ای بیرون آمد و آینده ای انسانی را بنا کرد.

**بمباران مناطق مسکونی و زیرساختها جنایت جنگی است!
نه قومی، نه مذهبی، برای جامعه ای آزاد و انسانی!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!**

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۳ خرداد ۱۴۰۵ - ۳ ژوئن ۲۰۲۶

نهادهای همیاری را در شهر و محله و محل کار و زیست ایجاد کنیم

مردم، آزادیخواهان!

برای مقابله با مصائب تحمیلی جنگ به نیروی متحد و متشکل نیازمندیم. برای یاری رسانی به هم، نهادهای همیاری را در هر محله و شهر و محل کار و زیست سازمان دهیم. با اتکا به شبکه ها و کمیته ها و نهادهای همیاری مردمی، نیازمندیها و مایحتاج روزمره را برای مردم محله و شهر و به ویژه مناطق صدمه دیده جنگی تأمین کنیم. از آوارگان جنگی استقبال کنیم. آنها را در کنار خود اسکان دهیم. معالجه زخمی ها و صدمه دیدگان را تضمین کنیم.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴

میان موشک و مذاکره؛

جمهوری اسلامی، آمریکا و بحران نظامی که

فرسوده شده است

وریا روشنفکر



جنگ مستقیم می‌تواند به بحرانی پرهزینه و غیرقابل کنترل تبدیل شود.

حتی در داخل آمریکا نیز شکاف برسر ادامه تنش با جمهوری اسلامی عمیق‌تر شده است. در روزهای اخیر، بخشی از کنگره آمریکا طرح‌هایی را برای محدود کردن اختیارات ترامپ در گسترش

جنگ با جمهوری اسلامی مطرح کرده‌اند. شماری از نمایندگان کنگره و سناتورها هشدار داده‌اند که دولت آمریکا بدون مجوز رسمی کنگره حق ورود به جنگ گسترده علیه جمهوری اسلامی را ندارد. این مصوبه‌ها و فشارها بازتاب نگرانی بخش‌هایی از طبقه حاکم آمریکا از تکرار تجربه جنگ‌های فرسایشی خاورمیانه است؛ جنگ‌هایی که نه تنها هزینه مالی و انسانی سنگینی برای آمریکا داشتند، بلکه شکاف‌های داخلی و بحران اقتصادی را نیز تشدید کردند.

این اختلافات نشان می‌دهد که حتی در درون ساختار قدرت آمریکا نیز اجماعی برای ورود به جنگ مستقیم مجدد وجود ندارد. بخش مهمی از سرمایه‌داری آمریکا امروز بیشتر به دنبال کنترل بحران است تا گسترش آن. افزایش قیمت انرژی، بحران بازارها و فشار افکار عمومی، دولت آمریکا را وادار کرده که همزمان با تهدید نظامی، مسیر مذاکره را نیز باز نگه دارد. در سوی دیگر، جمهوری اسلامی نیز در شرایطی قرار ندارد که بتواند یک تقابل طولانی را تحمل کند. اقتصاد فرسوده، تورم افسارگسیخته، سقوط ارزش پول، بحران انرژی و نارضایتی اجتماعی، حکومت را در وضعیت شکننده‌ای قرار داده است. به همین دلیل حکام تهران تلاش می‌کنند فضای «تهدید خارجی» را به ابزاری برای کنترل جامعه تبدیل کنند.

پیام اخیر مجتبی خامنه‌ای به مناسبت سالگرد مرگ خمینی دقیقاً در همین چهارچوب قرار داشت. او در این پیام از «شکست دشمن» سخن گفت و تأکید کرد که دشمن اکنون از طریق «ایجاد ناامیدی» و «جنگ روانی» عمل می‌کند. تأکید مداوم بر «امید» و «وحدت» در واقع نشانه اضطراب حکومت از وضعیت داخلی است. حکومتی که مجبور است دائماً جامعه را به انسجام فراخواند، بیش از هر چیز نگران شکاف عمیق میان خود و مردم است.

در کنار این پیام‌ها، دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی نیز فعال‌تر شده است. خیابان‌های تهران و برخی شهرها پر از بلبوردهای جنگی، تصاویر نظامی و شعارهای ملی‌گرایانه شده‌اند. همزمان حکومت تلاش کرده با استفاده از برنامه‌های موسیقی و چهره‌های نزدیک به رسانه‌های رسمی، فضای احساسی و «وحدت ملی» ایجاد کند. کنسرت‌هایی با حضور خوانندگانی مانند قیصر بخشی از همین پروژه‌اند.

این تغییر جهت خود حامل یک تناقض بزرگ است. حکومتی که سال‌ها موسیقی، کنسرت و فرهنگ مدرن را «ابتدال» و «تهاجم

تحولات ماه‌های اخیر بار دیگر نشان داده که خاورمیانه وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی مزمن شده است؛ دوره‌ای که در آن جنگ، مذاکره، تحریم، عملیات محدود نظامی و تبلیغات ایدئولوژیک به‌طور همزمان جریان دارند. دیگر با دو جبهه ساده «جنگ یا صلح» روبه‌رو نیستیم. آنچه اکنون میان جمهوری اسلامی و آمریکا در جریان است، نوعی مدیریت بحران دائمی است؛ بحرانی که هیچ‌یک از طرفین قادر به حل آن نیستند اما هر دو ناچارند آن را کنترل کنند تا از فروپاشی کامل موازنه منطقه‌ای جلوگیری شود.

در هفته‌های گذشته حملات موشکی و پهپادی در خلیج فارس و عراق افزایش یافت. حمله به فرودگاه کویت و اطراف مراکز نظامی آمریکا در این کشور، به یکی از مهم‌ترین نقاط تنش تبدیل شد. رسانه‌های غربی و فرماندهی نظامی آمریکا این عملیات را به نیروهای نزدیک به جمهوری اسلامی نسبت دادند و اعلام کردند بخشی از زیرساخت‌های لجستیکی و امنیتی هدف قرار گرفته است. اما جمهوری اسلامی همانند دفعات پیش، هرگونه دخالت مستقیم را رد کرد و رسانه‌های وابسته به سپاه تلاش کردند روایت دیگری ارائه دهند؛ روایتی که هدفش حفظ فضای ابهام و جلوگیری از کشیده شدن بحران به جنگ مستقیم بود.

این سیاست «فشار بدون پذیرش رسمی مسئولیت» سال‌هاست به بخشی از دکرترین منطقه‌ای جمهوری اسلامی تبدیل شده است. حکام تهران تلاش می‌کنند از طریق نیروهای نیابتی، حملات محدود و ایجاد ناامنی کنترل‌شده، هزینه حضور آمریکا در منطقه را بالا ببرند، بدون آنکه وارد رویارویی مستقیم شوند. در مقابل، دولت آمریکا نیز به‌جای تلاش برای نابودی کامل جمهوری اسلامی، سیاست فرسایش و مهار را دنبال می‌کند؛ سیاستی که هدفش حفظ توازن قدرت بدون ورود به جنگی تمام‌عیار است.

همین مسئله در مواضع متناقض دونالد ترامپ نیز دیده می‌شود. او در پیام‌های اخیر خود در تروث سوشیال، جمهوری اسلامی را تهدید کرد که هرگونه آسیب جدی به نیروهای آمریکایی با «پاسخی خردکننده» روبه‌رو خواهد شد. اما در همان حال بارها گفت که هنوز امکان توافق وجود دارد و آمریکا خواهان یک جنگ طولانی دیگر در خاورمیانه نیست. این دوگانگی ناشی از تناقض درونی سیاست آمریکا است. از یک سو واشنگتن می‌خواهد موقعیت هژمونیک خود را در منطقه حفظ کند و از سوی دیگر تجربه عراق و افغانستان نشان داده که

میان موشک و مذاکره؛

جمهوری اسلامی، آمریکا و بحران نظامی که

فرسوده شده است ...

مواجهه است. مخالفت بخشی از افکار عمومی آمریکا با درگیری تازه در خاورمیانه، فشار بر کاخ سفید را افزایش داده است. رسانه‌های آمریکایی گزارش داده‌اند که بسیاری از سیاستمداران و حتی بخشی از جمهوری خواهان نگران‌اند که گسترش جنگ با جمهوری اسلامی، اقتصاد آمریکا و موقعیت ترامپ را وارد بحران تازه‌ای کند.

در چنین شرایطی، مذاکرات میان جمهوری اسلامی و آمریکا بیشتر از آنکه تلاشی برای "صلح" باشد، کوششی برای مدیریت بحران است. هیچ‌یک از طرفین به دنبال پایان واقعی تنش نیستند، زیرا کل ساختار قدرت آنها بر پایه همین بحران دائمی بازتولید می‌شود. جمهوری اسلامی از فضای جنگی برای سرکوب داخلی، حفظ بقا و کنترل جامعه استفاده می‌کند و آمریکا از بحران منطقه برای حفظ حضور نظامی و تثبیت هژمونی خود بهره می‌برد.

آنچه در این میان قربانی می‌شود، زندگی میلیون‌ها انسانی است که نه در مذاکرات نماینده‌ای دارند و نه در تصمیم‌گیری‌های نظامی نقشی. کارگران، زنان، جوانان و مردم عادی منطقه باید هزینه رقابت دولت‌هایی را بپردازند که هرکدام بقای نظم خود را دنبال می‌کنند. این بحران فقط محصول اختلاف میان جمهوری اسلامی و آمریکا نیست؛ نتیجه کل نظامی است که انسان را به ابزار بازی قدرت و سود تبدیل کرده است.

۵ ژوئن ۲۰۲۶

فرهنگی "معرفی می‌کرد، امروز همان ابزارها را برای تولید فضای "میهن پرستانه" و کنترل افکار عمومی به کار می‌گیرد. این چرخش نه ناشی از تحول فرهنگی، بلکه محصول بحران سیاسی است. جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده که ابزارهای سنتی ایدئولوژیک دیگر توان بسیج گسترده اجتماعی را ندارند و باید از فرم‌های مدرن تبلیغات توده‌ای استفاده کند.

اما پشت این نمایش‌ها، واقعیت جامعه چیز دیگری است. کارگرانی که زیر فشار تورم و دستمزدهای ناچیز زندگی می‌کنند، جوانانی که آینده‌ای پیش روی خود نمی‌بینند و مردمی که هر روز با بحران معیشت دست‌وپنجه نرم می‌کنند، به سادگی در پروژه "وحدت ملی" حکومت حل نمی‌شوند. حتی بخشی از همین تبلیغات حکومتی بیشتر از آنکه نشانه قدرت باشد، بیانگر ترس از انفجار اجتماعی است.

از سوی دیگر، آمریکا نیز با بحران مشروعیت سیاست‌های جنگی خود

واحدهای گارد آزادی، ضامن تأمین امنیت مردم را ایجاد کنیم!

مردم، جوانان!

در شرایط جنگ ویرانگر، گسترش بی ثباتی و ناامنی در جامعه و در سطح شهر و محله و محل زندگی و منطقه و سراسر کشور از پدیده‌های مخرب و آزاردهنده است. نیروی نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی خود سرمنشأ و تشدیدکننده ناامنی هستند. به علاوه حضور نیروی مسلح جریانات غیر مسئول بورژوازی، و به علاوه میلیشیای باندهای سناریو سیاهی و ضد مردمی تهدید جدی علیه روال طبیعی زیست جامعه هستند. برای تأمین امنیت مردم، مبتکرانه واحدهای گارد آزادی را در محله و شهر و محل زیست و هر منطقه که لازم است ایجاد کنیم. جوانان متعهد و پرشور با تشکیل واحدهای ۳ تا ۵ نفره می‌توانند ستون محکم واحدهای گارد آزادی مردم باشند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

از حکومت موجود و یا شاخه هایی از اپوزیسیون بورژوازی بر می آید.

به نظر من تحولات سیاسی در صحنه بین المللی، چه در عروج تاجریسم در دهه ۸۰ و چه در تحولات تاریخی و به مراتب مهم تر سال های اخیر، سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد و عواقب پردامنه آن، بر حقانیت اساس نگرش ما در مورد ربط مستقیم دموکراسی با موقعیت اقتصادی بورژوازی در قبال طبقه کارگر صحنه گذاشته است. انگلستان مهد لیبرالیسم و دموکراسی بوده است. اما وقتی طبقه بورژوا عرصه را از نظر اقتصادی به خود تنگ می یابد و تاجریسم را به ایدئولوژی رسمی خود تبدیل می کند، ابتدایی ترین حقوق سندیکایی کارگران و حقوق مدنی توده مردم لغو می شود. در سیر تحولات بلوک شرق نه تنها مشخص شد که دموکراسی اسم رمز بازار و رقابت و تعدد سرمایه هاست، بلکه این هم معلوم شد که گسترش کاپیتالیسم خصوصی و انباشت سرمایه در کشورهای با بنیادهای تکنولوژیک ضعیف جز با کاهش شدید سطح زندگی کارگر و سهم او از تولید اجتماعی مقدور نیست. این مساله فوراً تعبیر متناسب خود را از مقوله دموکراسی را هم ببار آورد. تعبیری که رسانه ها و ژورنالیسم بی شرم دهه نود هر روز به مردم می خوراندند. این جا دیگر دموکراسی حتی در سطح فرمال معنایی معکوس پیدا می کند. این جا، "دموکرات" به نیروهای مورد اعتماد دول غربی می گویند که آماده اند قیمت ها را آزاد کنند و سطح معیشت مردم را بشدت پائین ببرند، و در مقابل موج ناراضی مردم وضعیت فوق العاده اعلام کنند، حقوق مدنی را معلق کنند، استبداد فردی راه پی اندازند و اعتصاب و تحزب را ممنوع اعلام کنند. دموکراسی اسم مستعار دوستان دست راستی و دیکتاتور مآب بانک جهانی در این کشورهاست. بهرحال معلوم شده که نظام پارلمانی که بورژوازی غرب در ویتن آوینان کرده بود با موقعیت اقتصادی بورژوازی کشورهای شرق و با نیاز این طبقه به سرکوب خش هر ابزار وجود جدی کارگر در این کشورها تناسب ندارد.

منصور حکمت: مجموعه آثار.

جلد هشتم ۱۹۹۲-۱۹۹۷. ۱۳۷۰-۱۳۷۶

از رساله دموکراسی: تعابیر و واقعیات (ص ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵)

"ملزومات برقراری دموکراسی در ایران"

دموکراسی: تعابیر و واقعیات ...

دموکراسی تداعی می شود، نظیر آزادی بیان و تشکل و اعتصاب در همان حد غربی اش، با نیاز حیاتی سرمایه در ایران (مانند طیف وسیعی از کشورهای جهان) به کار ارزان و کارگر خاموش تناقض دارد. اختلاف در ایران نه ابزار خفه کردن بورژواها توسط فتودال هاست و نه زدن بورژواهای "میهنی" توسط بورژواهای "وابسته". این رژیم است که کل بورژوازی در برابر طبقه کارگر ایران علم کرده و در سایه اش دارد انباشت سرمایه می کند. هر کس و با هر نیی، با هر رنگ پرچمی و با هر مدل اقتصادی ای، بخواهد در جهان امروز سرمایه داری ایران را بچرخاند قبل از هر چیز بناگزیر پایه این اختلاف را محکم می کند.

این حرف ها را ما وقتی می گفتیم که هنوز مسلمین در ایران سرکار نیامده بودند، تا چه رسد به این که ۳۰ خرداد فرارسیده باشد. دوره ای که اعطای آزادی و دموکراسی حداقل انتظار چپ رادیکال سنتی از بورژواها و خرده بورژواهای "مترقی و ضد امپریالیست" شان بود که داشتند به قدرت می رسیدند.

۱۵ سال و ده ها هزار قربانی از آن زمان می گذرد. فکر می کنم حقانیت آن بحث ها و آن هشدارها برای هر کسی که آزادی سیاسی، ولو با تعبیر لیبرالی و دموکراتیک، درد واقعی اش باشد قابل مشاهده است. اگر تئمه چپ رادیکال بنظر می رسد باز دارد، این بار حتی به شکل ساده لوحانه تری، وعده یک ایران بورژوازی دموکراتیک را به مردم می دهد از آن روست که حتی دموکراسی امر واقعی اش نیست. ناسیونالیسم و آرمان توسعه صنعتی رگه اصلی در تعریف هویت سیاسی این هاست. دموکراسی برای این ها به معنی، "دولت قابل تحمل" است و برقراری این به زعم خیلی هایشان از عهده جناح هایی



آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.comvoryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

"ملزومات برقراری دموکراسی در ایران"

دموکراسی: تعابیر و واقعیات

خودش و یا طبقه کارگر را عامل اجرایی این تحول دموکراتیک تلقی می کرد. یکی احتمالاً مدلس را از اروپا و غرب می گرفت و یکی از انقلابات خلقی در جهان سوم، یکی لیبرال بود و دیگری دولت گرا و خلقی. بخشی از این جریانات یک سره منکر حاکمیت سرمایه داری در ایران بودند و معتقد بودند که وظیفه انقلاب تازه تحقق حاکمیت سرمایه داری، البته از نوع "خودی و خوب و مستقل"، در برابر فئودالیسم استعماری است که به زعم آنها بر کشور حاکم بود و مبنای استبداد سیاسی را هم تشکیل می داد. وجه مشترک این ها، بهرحال، این بود که سرمایه داری غیر سرکوبگر در ایران را نه فقط یک امکان واقعی، بلکه هدف مبارزه انقلابی جاری قلمداد می کردند. همه به نحوی از انحاء استبداد را از حاکمیت سرمایه در ایران جدا می کردند و منشاء آن را خارج آن قرار می دادند. برای یکی منشأ استبداد فئودالیسم و استعمار بود، برای دیگری امپریالیسم و "وابستگی" و برای یکی دیگر صنعتی بودن و ناکافی بودن رشد سرمایه داری در ایران یا عدم رشد فرهنگ مدرن بورژوازی. در مقابل این ها ما استدلال کردیم که بی حقوقی سیاسی مردم و توحش دولتی و سرکوب در ایران معاصر نه تصادفی است، نه توطئه اجنبی است و نه ناشی از فرهنگ عقب مانده مردم و نه کمبود کارخانه و سرمایه دار خودساخته وطنی. ریشه این اختناق نیازهای کلیت رژیم سرمایه داری در ایران است. ما استدلال کردیم که وجود آزادی های مدنی که با

انترناسیونال: چند و چون و ملزومات برقراری دموکراسی در ایران یکی از مباحثات مهمی بود که در انقلاب ۵۷ در درون چپ ایران جریان داشت. در آن مقطع شما، و اتحاد مبارزان کمونیست، در نوشته هایی مانند، "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و سایر متونی که بعداً مبنای برنامه حزب کمونیست ایران را ساخت، کلاً وجود زمینه عینی برای برقراری دموکراسی لیبرالی در ایران را با ارجاع به مشخصات اقتصاد سیاسی چنین کشوری مورد سوال قرار دادید. امروز، در پرتو تحولات مهم بین المللی سال های اخیر و همین طور مباحثاتی که در مورد دموکراسی در جهان امروز مطرح می کنید، در قبال این مساله چه می گوئید؟

منصور حکمت: بحث ما در انقلاب ۵۷ و از جمله در نوشته هایی که به آن اشاره کردید چهارچوب روشن و قابل درکی داشت. مردم علیه رژیم استبداد سلطنتی انقلاب می کردند و آزادی می خواستند و بخش اعظم چپ، عملاً در پامنبی احزاب اصلی بورژوازی و خرده بورژوازی، به این توهم مردم دامن می زد که گویا ایجاد یک رژیم سیاسی غیر سرکوبگر، و به تعبیر عامه دموکراتیک، بدون خلع ید از بورژوازی بطور کلی، بدون زدن ریشه سرمایه داری در ایران ممکن است. حال یکی حکومت دموکراتیک را حکومت مخلوقات اساطیری ای مانند بورژوازی ملی یا خرده بورژوازی ضد - امپریالیست می دید و دیگری

صفحه ۱۵

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.comهفتگی
کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزنی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

PARTOW TV

@hekmatist

@patowtv

Hekmatist.org

Thepartow TV

@hekmatist1917

@PartowTV

@hekmatist pary

@PartowTV

حزب حکمتیست در صفحات
اجتماعی

زنده باد سوسیالیسم!